

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی استدلال به روایت ابن طیار بر برائت

از دیگر روایاتی که در اصالت البرائه به آن استدلال شده، روایت ابن طیار است که دو روایت است. مرحوم کلینی در جلد 1 کتاب کافی صفحه 164، باب «البيان و التعريف» به عنوان حدیث اول و حدیث چهارم آنها را آورده است.

سند روایت این است که مرحوم کلینی نقل می‌کند از احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن جميل بن دراج عن ابن طيار، که سند روایت هیچ مشکلی ندارد؛ مگر «حمزة بن محمد طيار» که توثیقی ندارد و تصریحی نسبت به حال او در کتب رجالی نشده است؛ از این جهت، از روایت به "حسنه" تعبیر می‌کنند. از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: **إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ**، خداوند بر مردم احتجاج می‌کند در مواردی که به مردم قدرت داده و مردم را بر آنها آگاه کرده است. ظاهر روایت این است که تکلیف فرع برای دو چیز است؛ یعنی از روایت استفاده می‌شود دو چیز شرطیت بر تکلیف دارد: یکی قدرت و دیگری معرفت، آگاهی، علم. پس، اگر قدرت نباشد یا علم نباشد، خداوند نمی‌تواند بر مردم احتجاج کند؛ تکلیف در آنجا قابل احتجاج نیست.

سپس، این را هم باید ضمیمه کنیم و بگوئیم قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع در اینجا اقتضا دارد که این نسبت به کل فرد فرد من المكلفین باشد؛ یعنی اگر تکلیفی برای یک نفر یا ده نفر بیان بشود، اما برای بقیه بیان نشود، احتجاج خدا صحیح نیست؛ خداوند نمی‌تواند در روز قیامت بفرماید که من این تکلیف را به بعضی از افراد رساندم، ولی تو متوجه نشدی! احتجاج به قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع، در صورتی نسبت به کل افراد مکلفین صحیح است که همه افراد، هم قدرت و هم معرفت و علم داشته باشند. در نتیجه، اگر کسی در موردی شک کرد، در یک حکم وجوبی یا تحریمی شک کرد و تفحص کرد «وَلَمْ يَظْفَرْ بِشَيْءٍ مِنَ الْحُكْمِ» اینجا اگر در واقع خداوند تکلیف را صادر فرموده باشد، اما قابل احتجاج نیست! زمانی تکلیف قابل احتجاج است که تکلیف به شخص رسیده شده باشد. نحوه استدلال به این روایت به این صورت بود که عرض شد؛ نظیر همان مطالبی که در استدلال به آیات (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) و (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا) بیان شد - که مباحث مفصلی در ذیل این دو آیه‌ی شریفه داشتیم - در این روایت هم می‌آید.

بررسی اشکال موجود در روایت ابن طیار

اشکالی که در اینجا وجود دارد، این است که در حدیث چهارم این باب، اضافه و ذیلی وجود دارد که ممکن است خلاف این مقصود را دلالت کند. در حدیث چهارم بعد از اینکه می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ» آمده است: «ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَنَهَى، أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»؛ آیا این عبارت دوم قرینه نمی‌شود که در ظاهر

عبارت «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ» تصرف کنیم، بگوئیم مراد، معنای ظاهری اش یعنی معرفت و علم به احکام نیست؟ «ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا» قرینه شود بر اینکه مراد از «آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ» معرفت به احکام نیست؛ بلکه مراد معرفت فطری است که انسان دارد؟

«عَرَفَهُمْ» یعنی همان فطرت توحیدی که خداوند در هر انسانی قرار داده است؛ خدا روز قیامت به فطرت توحیدی احتجاج می‌کند. بگوئیم چون «ثُمَّ» آمده و دلالت بر ترتیب دارد، مراد از «عَرَفَهُمْ» و معرفتی که در اینجا آمده، همان فطرت توحیدی است و مراد، معرفت به احکام نیست. به همین جهت، می‌گوئیم باید خلاف ظاهر مرتکب بشویم. ظاهر «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ» این است که مراد، معرفت به احکام است؛ ولی چون بعد از آن دارد «ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ» ، بگوئیم «ثُمَّ» قرینه می‌شود بر این که مراد معرفت به احکام نیست؛ چون وقتی می‌گوید قبل از ارسال رسل که احکامی وجود ندارد، خداوند احتجاج می‌کند، پس، بگوئیم مقصود از «عَرَفَهُمْ» یعنی «عَرَفَهُمْ وَأَتَاهُمْ فَطْرَةَ التَّوْحِيدِ» ، مراد، معرفت فطری و توحید فطری است که انسان دارد.

لذا، این روایت از باب احکام خارج می‌شود و به مسأله فطرت توحیدیه مربوط می‌شود. پس، بیان استدلال به روایت روشن شد! بیان استدلال این است که روایت می‌گوید تا ایتاء قدرت و تا بیان و علم مکلف به حکم نباشد، خدا در قیامت احتجاج نمی‌کند؛ اگر کسی علم به وجوب حج نداشت، نمی‌گوید چرا حج نرفتی؟ اگر کسی علم به وجوب خمس نداشت، نمی‌فرماید چرا خمس ندادی؟ این صدر روایت است. منتهی روایت دوم که یک ذیلی دارد، و فرموده «ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا» و چون «ثُمَّ» بر ترتیب دلالت دارد، نتیجه این می‌شود که قبل از ارسال رسل، اصلاً احکامی وجود ندارد؛ احکام بعد از ارسال رسل است. پس معرفتی که قبل از ارسال رسل هست را باید به معرفت توحیدی معنا کنیم؛ یعنی خداوند روز قیامت در مسائل اعتقادی مردم را بر فطرت توحیدی احتجاج می‌کند که خداوند همه را به فطرت توحیدیه آفریده است، «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَلَكِنْ أَبَوَاهُ يَحُدُّانَهُ أَوْ يَنْصِرَانَهُ». این هم بیان اشکال.

دیدگاه مرحوم امام خمینی در استدلال به روایت ابن طیار و پاسخ اشکال موجود در روایت

امام (رضوان الله علیه) در جلد 3 تهذیب می‌فرماید: ذیلی که در اینجا آمده ضرری به استدلال نمی‌رساند. چرا که بعد از این که می‌فرماید: «أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ فَأَمَرَ فِيهِ وَ نَهَى» ، اموری که بیان می‌شود، شاهد بر این است که مراد از آن معرفت، معرفت به احکام فرعیه است. آمده است «أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» بعد هم دارد «فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلُهُ عَنِ الصَّلَاةِ» تا آخر روایت.

مرحوم امام می‌فرمایند: ما باید در اینجا بگوئیم مقصود از روایت این است که سنّت خدای تبارک و تعالی این است که احتجاج می‌کند در مواردی که به مردم امر و نهی را رسانده است. چرا که دو مرتبه آمده است: «أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ»، و در حقیقت، عبارت «ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا» در وسط قرار گرفته است. این می‌خواهد بیان کند مقصود این است که سنّت خدای تبارک و تعالی بر این است که احتجاج می‌کند «بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ» و این منشأ ارسال رسل شده است؛ منشأ ارسال رسل این قانون و این سنّت الهی است که «أَحْتَجَّ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ» ؛ و «آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ» از راه ارسال رسل است. در حقیقت، برمی‌گردد به آیهی شریفه (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا).

به عبارت دیگر، امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند: چون بعد از عبارت «ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا» مسائل فرعیه مطرح شده، مجموع روایت را که در نظر بگیریم، خدا می‌فرماید آنچه منشأ برای ارسال رسل است، این است که سنّت من بر این است که تا مکلف حکمی را نداند، در قیامت او را مؤاخذه نمی‌کنم؛ و برای اینکه حکمی را بداند، رسول فرستاده است.

و به عبارت سوم، «ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا» تقریباً طریق برای تعریف است. «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ» ؛ می‌گوئیم «کیف عَرَّفَهُمْ؟» می‌فرماید «عَرَّفَهُمْ بِإِرسَالِ الرِّسْلِ وَ إِنْزَالِ الْكِتَابِ». بیان مرحوم امام این است که اگر بخواهیم به ظاهر روایت تمسک کنیم، «ثم» دلالت بر ترتیب دارد؛ یعنی اول، عَرَّفَهُمْ و بعد، أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا.

اما می‌فرمایند قرینه‌ای در روایت وجود دارد که ما را وادار می‌کند از این ظاهر رفع ید کنیم؛ و آن قرینه عبارت بعدی است که می‌فرماید: «فَأَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» ؛ این عبارت قرینه می‌شود بر اینکه معنای ارسال رسل، بیان صلاة و صیام بوده است. معنایش این است که راه برای بیان وجوب صلاة و صیام، ارسال رسل است. در نتیجه، إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ، و طریق المعرفة إرسَالِ الرِّسْلِ وَ إِنْزَالِ الْكِتَابِ؛ که اگر روایت را اینطور معنا کنیم، آن وقت لسان روایت با لسان آیهی (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) لسان واحدی می‌شود. این بیان مرحوم امام، بیان خوبی است؛ انصافاً دقتی است که امام (رضوان الله علیه) فرموده و جداً متین است. در نتیجه، ما دیگر نمی‌توانیم «عَرَّفَهُمْ» را به فطرت توحیدیّه معنا کنیم. پس، به نظر ما، فرمایش مرحوم امام درست است. استدلال به روایت تمام است و بیانش هم همین بود که عرض کردیم.

بحث و بررسی پیرامون سهو النبی (ص)

اما نکته‌ی مهمی که وجود دارد، این است که در روایت چهارم آمده است: «فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الصَّلَاةِ» این عبارت ظهور در این دارد که پیامبر (ص) خوابشان برد و نمازشان قضا شد. خدا به او فرمود اَنَا أَنِيمُکَ و اَنَا أَوْقَظُکَ من تو را به خواب می‌برم و بیدارت می‌کنم فَإِذَا قَمِيتَ حال که از خواب بیدار شدی فَصَلِّ نماز قضا را بجا بیاور لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكُ كَيْفَ يَصْنَعُونَ، تا مردم بدانند که اگر وقتی در موقع نماز خواب بودند، چه کنند لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ: إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ

امام علیه السلام می‌فرماید: اینطور نیست آنچه - ظاهراً اشاره به اهل سنت یا گروه‌های دیگر دارد - که می‌گوید اگر کسی خوابید، هلاک و کافر می‌شود - إِذَا نَامَ لِلصَّلَاةِ هَلَكَ وَكَفَرَ - وَكَذَلِكَ الصِّيَامُ اَنَا أَمْرُضُکَ و اَنَا أَصْحُکَ فَإِذَا شَفِيتَکَ فَاقْضِهِ. اینجای روایت به بحث سهو النبی مطرح می‌شود که آیا سهو النبی مطلب صحیحی است یا نه؟

اول کسی که از علمای امامیه به سهو النبی قائل شده، مرحوم صدوق است و قبل از صدوق، شیخ او، ابن ولید است. این دو نفر در علمای امامیه قائل به این شدند که سهو النبی در مورد پیامبر (ص) راه دارد. مرحوم مجلسی در مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول جلد 2 صفحه‌ی 236، می‌گوید: هَذَا النُّوْمُ رَوَاهُ الْعَامَّةُ وَ الْخَاصَّةُ، وَأَنَّهُ (ص) نَامَ فِي الْمَعْرِسِ ، - معرس از عروس می‌آید - مسافری که در راه می‌رود و منزلی را برای استراحت اختیار می‌کند، عرب به آن منزل معرس یا معرّس می‌گوید. پیامبر در معرس خوابید حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ تا اینکه خورشید طلوع کرد. مرحوم مجلسی در مرآت در ادامه می‌گوید: «و من أَنْكَرَ سَهْوَ النَّبِيِّ لَمْ يَنْكُرْ هَذَا» خیلی از علما سهو النبی را انکار می‌کنند، می‌گویند سهو در مورد پیامبر معنا ندارد؛ اما این خواب را انکار نمی‌کنند؛ کَمَا ذَكَرَهُ الشَّهِيدُ ، شهید اول هم گفته که ما با اینکه سهو النبی را منکریم، اما این مطلب را نمی‌توانیم انکار کنیم.

مرحوم مجلسی در مرآت می‌فرماید «لَكِنَّهُ يَنَافِي ظَاهِرًا مَا عَدَّ مِنْ خَصَائِصِهِ (ص) أَنَّهُ كَانَ يَنَامُ عَيْنَهُ وَ لَا يَنَامُ قَلْبَهُ» از خصایص پیامبر (ص) این است که چشم او بسته می‌شد و می‌خوابید اما قلبش نمی‌خوابید و اگر اینطور بگوییم، فَيَلْزِمُ تَرْكَ الصَّلَاةِ مُتَعَمِّدًا ، لازم می‌آید که پیامبر (ص) متعمداً نماز را ترک کرده باشد. این مطلب را آقایان دنبال کنید. واقعاً از مطالبی که یک مقدار ابعادش باید برای طلبه‌ها روشن باشد، این است که آیا رساله‌ای که مرحوم صدوق در مورد سهو النبی نوشته و حتی می‌گوید اَنَا احْتَسِبُ که در این رساله أَجْرُ فِرَاوَانِي برای من باشد، صحیح است؟

مرحوم صدوق روایاتی که دلالت بر سهو النبی می‌کند را در آنجا جمع کرده، اما بعد از ایشان، شیخ مفید و علامه و سید مرتضی

و تمام علمای امامیه با او مخالفت کرده و گفته‌اند مسئله‌ی روایات سهو النبی، روایتی است که با عقول سلیمه‌ی قطعیه منافات دارد. البته مرحوم صدوق هم که قائل به سهو النبی است - این نکته را غالباً آقایان غافلند و حق مطلب و امانتداری در بیان نظریه‌ی مرحوم صدوق را نمی‌کنند - قائل به این است که سهو النبی محقق است؛ تصریح می‌کند و می‌گوید: **أما سهو النبی لیس کسهونا، سهونا من الشیطان وسهو النبی من الله**، یعنی خدا عمداً در موردی او را فراموشکار کرد یا خوابش بُرد؛ برای اینکه بعداً مردم هم یاد بگیرند که اگر نمازشان قضا شد، باید این کار را انجام بدهند.

اگر خواستید مراجعه کنید، به صفحات 359 و 360 از جلد 1 کتاب من لا یحضره الفقیه مراجعه کنید. عرض کردیم مثلاً شیخ طوسی در استبصار می‌گوید قضیه‌ی سهو النبی و حدیثی که دلالت بر سهو النبی دارد، «**مَمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ الْإِدْلَةُ الْفَاطَةُ فِي أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ السَّهْوُ وَالْغَلَطُ**» یا در جلد 2 تهذیب می‌فرماید «**مَمَّا تَمْنَعُ الْعُقُولُ**» است. به هر حال، اگر کسی گفت سهو النبی مطلقاً باطل است که ما نیز همین عقیده را داریم، این نوم را هم باید به صورتی توجیه کنیم. این روایت اصلاً قابلیت استدلال ندارد و ما می‌مانیم و حدیث اول.

بحث استدلال به روایات بر اصالة البرائة تمام شد و تقریباً اکثر روایات را ذکر کردیم؛ ان شاء الله هفته‌ی آینده ادله‌ی دیگر اصالت البرائة را بیان خواهیم کرد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.